

## (مشتق در علم اصول)

محمدرضا روزی خواه

(سطح دو حوزه خراسان)

(کارشناسی حقوق دانشگاه رضوی)

### چکیده

از جمله مباحثی که در زمره مباحث الفاظ در علم اصول مطرح می شود و در میان اصولیین نیز از جایگاه خاصی برخوردار بوده و از سوی دیگر محط بحث و مناقشه های فراوانی صورت گرفته ، مسئله مشتق است آنچه که در این کنکاش اصولی مورد مذاقه قرار گرفته شده بررسی اصولی مفهوم لفظ مشتق و از سوی دیگر اختلافاتی است که در این بین مطرح است و از سوی دیگر به بررسی حالات مختلف و متفاوتی که برای استعمال لفظ مشتق مد نظر است . پرداخته شده است .

واژگان کلیدی: مشتق - اصولیون - نزاع - اقوال

### مقدمه

اگر چه تعریف مشتق در نزد اصولیون از یک عنصر وجوهه حقیقی بر خوردار است اما به جاست که بصورت جداگانه به تعاریفی که از بزرگان علم اصول در خصوص مشتق مطرح شده است نگاهی افکنده شود .

تعریف مشتق = مشتق در لغت از مادهی شق می باشد. در «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» آورده که، ریشهی این کلمه گشایش مطلق می باشد. و در لغت فارسی به آن شکافتن می گویند. و در اصطلاح ادبا در مقابل جامد است و آن لفظی است که از لفظ دیگر گرفته شده و حروف مشتق منه را داشته باشد مثل افعال و اسم های فاعل و مفعول و صفت مشبیه و اشتقاق ضَرْب از ضَرْب و ضارب از یضرب . اما در اصطلاح اصولیین مشتق لفظی است که بر شخص یا چیزی حمل گردد و به صفت یا حالتی از او حکایت کند، به گونه ای که آن صفت یا حالت قابل زوال و انفکاک باشد . به عبارت دیگر، مشتق اصولی لفظی است که بر یک ذات به اعتبار اتصاف آن به مبدئی از مبادی اطلاق می شود، خواه اتصاف ذات به اعتبار حلول صفت در آن

باشد، مانند: حی و حار (ذات متصف به حیات و متصف به حرارت) و یا به اعتبار صدور صفت از ذات باشد، مانند: ضارب و قاتل (ضرب و قتل از فرد صادر شده است) [۱] و یا به اعتبار انتزاع وصف از ذات مانند مالک و مملوک (که ملکیت از زید و مال او انتزاع می‌شود). [۲]

به این ترتیب، مشتق اصولی دو شرط دارد یک) بر ذات جاری می‌شود؛ یعنی ذات به آن متلبس و متصف می‌شود و به گونه‌ای وصف، عنوان برای ذات می‌شود و از ذات حکایت می‌کند؛ یعنی افزون بر این که به ذات اسناد داده می‌شود گونه‌ای از اتحاد و هویت (این همانی) میان آن و ذات وجود دارد؛

دو) این وصف، عنوانی از اوصاف ذاتی شیء (مثل فصل و نوع) یا از صفات عارض لازم ذات نیست، زیرا باید به گونه‌ای باشد که با زوال آنها ذات زایل نشود تا بتوان گفت آیا اطلاق مشتق بر ذاتی که قبلاً تلبس و اتصاف به مبدا داشته در حال حاضر حقیقت است یا مجاز.

در نتیجه با توجه به تعاریف بیان شده می‌توان این گونه بیان نمود که، بین مشتق در اصلاح ادباء و اصولیین عموم و خصوص من وجه است. یعنی در بعضی از الفاظ هر دو اصلاح صادقند: مثل نویسنده و زننده (کاتب و ضارب) و در بعضی از الفاظ مشتق اصولی صادق است. ولی مشتق ادبی صادق نیست. زیرا جامد است: مثل لفظ زوج و زوج و در مواردی فقط مشتق نحوی صادق است: مثل تمامی افعال (ماضی؛ مضارع، امر).

به عبارت دیگر مشتق در اصطلاح فقه با مشتق در اصطلاح ادبی و صرف و نحو تفاوت دارد. در دستور زبان فارسی به کلمه‌ای که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مشتق گفته می‌شود مانند: دیدار و گفتار که از دیدن و گفتن گرفته شده است. در زبان عربی هم به کلماتی مانند اسم فاعل، فعل و اسم مفعول که از مصدر گرفته شده اند مشتق اطلاق می‌شود. اما در اصطلاح اصولی مشتق عبارت است از لفظی که بیان کننده صفت یا حالتی از یک شخص یا شی باشد و بتوان آن [۳] را بر شخص یا شی یاد شده حمل کرد.

مشتق از منظر اصولیون

اگر چه تعریف مشتق در نزد اصولیون از یک عنصر وجوهه حقیقی بر خوردار است اما به جاست که بصورت جداگانه به تعاریفی که از بزرگان علم اصول در خصوص مشتق مطرح شده است نگاهی افکنده شود.

حضرت آیه الله العظمی سبجانی معتقدند که:

مرحوم علامه مظفر (ره) تعریف مشتق اینگونه یافت می‌شود که:

[المشتق] هو کل ما يحمل علی الذات باعتبار قیام صفة فیها خارجه عنها نزول عنها... [۵]

۱- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز الکتاب للترجمة والنشر، تهران، ۱۴۰۲ هـ.ق، چاپ اول، ج ۶، ص ۹۴.۱

۲- آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم، کفایه الاصول، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷، ص ۳۸.۲

۳- قافی حسن، شریعتی سعید، اصول فقه کار بردی، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، چاپ پنجم، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۰۴

۴. سبجانی، جعفر، الموجه فی اصول الفقه، انتشارات توحید، چاپ دوازدهم، ۱۴۲۶، ص ۲۷.

۵. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، نشر دانش اسلامی، بی جا، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۸

همانگونه که مشاهده می شود در تعریف فوق مشتق بعنوان آنچه که عارض بر ذات می گردد و قابلیت انقطاع از ذات را دارد ، معرفی شده است. مرحوم علامه حیدری نیز تعریفی در خصوص لفظ مشتق بیان داشته اند ، ایشان معتقدند که «المشتق هو کل اسم دال علی تلبس مبداء بذات کعالم و ضارب و امثالها ...» [۶]

مشتق در اصطلاح علم اصول عبارت است از هر اسمی که بر تلبس مبداء (معنای مصدری) به ذات (هر شخص در ذات قائم به خود) دلالت می کند . مانند : عالم (که بر ذات متصف به علم دلالت می کند) و ضارب (که بر شخص متصف به ضرب دلالت می کند).

نزاع اصولیین در مبحث مشتق

همان گونه که بیان شد صفت وضعیت یا حالتی از یک فرد یا شی است . حال اگر وضعیت این فرد وشی ( ذات ) را در رابطه با آن صفت یا حالت ( مبدا ) به سنجیم سه حالت قابلیت تصور دارد . به تعبیر دیگر بحث مشتق در حقیقت از اینجا آغاز می شود که استعمال لفظ مشتق ( مثل لفظ زوج) در کدام یک از موارد حقیقت و در کدام یک از موارد مجاز خواهد بود. بر این اساس لازم است مطلب به گونه ای دقیق مورد بررسی قرار گیرد .

اول آنکه :

استعمال لفظ مشتق در مورد اقراد یا اشیائی که هم اکنون دارای صفت یا حالت مورد نظر هستند ، بدون تردید یک استعمال حقیقی است و در این مطلب ، اختلاف نظری بین علمای اصول وجود ندارد. چنانچه حضرت آیه الله سبحانی می فرمایند :

« اتفاق علمای علم اصول بر این مطلب است که مشتق نسبت به متلبس بالمبداء بالفعل حقیقت است و در خصوص فیما یتلبس به فی المستقبل ، مجاز است . » [۷] حضرت علامه محمد رضا مظفر نیز در این خصوص آن هنگام که در بیان مختار خویش قرار می گیرند ، اعتقادشان این است :

« المختار ، والحق ، ان المشتق حقیقه فی خصوص المتلبس بالمبداء و مجاز فی غیره . » [۸]

مرحوم آخوند خراسانی نیز علاوه بر آنکه نظرات فوق را تأیید می کند در ادامه می فرماید :

« علاوه بر آنکه مشتق فیما یتلبس بالمبداء حقیقت است نباید غافل شد که آنچه را که بعضی از اعظم ( صاحب فصول در مبحث مشتق ، ص ۶۰ ) فرموده اند مبنی بر اینکه مبحث مشتق اختصاص به اسم فاعل و آنچه که شبیه به آن است ، دارد ، کلام بلا وجه خواهد بود . » [۹]

لذا در مثال آغاز بحث ، حقیقتاً به « علی » می توان « زوج » یا « شوهر » اطلاق کرد ، زیرا هم اکنون ، رابطه زوجیت بین او و همسرش بر قرار است و می تواند برای دریافت وام مراجعه نماید. بر همین قیاس ، به کسی که هم اکنون به قضاوت استغال دارد یا ملاک مالی ، یا در حال کتک زدن دیگری است ، می توان حقیقتاً قاضی ، مالک و ضارب گفت .

۶. نصیریان ، یدالله ، اصول فقه ۱ ( شرح اصول فقه علامه حیدری ) ، انتشارات دانشگاه پیام نور ، چاپ دهم ، ۱۳۸۹ ، ص ۴۴.

۷. سبحانی ، جعفر ، الموجز فی اصول الفقه ، انتشارات توحید ، چاپ دوازدهم ، ۱۴۲۶ ، ص ۲۶.

۸. مظفر ، محمد رضا ، اصول الفقه ، دفتر نشر اسلامی ، ۱۴۰۵ ، ج ۱ ، ص ۵۲.

۹. آخوند خراسانی ، محمد کاظم ، کفایه الاصول ، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، چاپ اول ، ۱۴۱۲ ، ج ۱ ، ص ۵۶.

دوم آنکه :

اینکه اصولیون در این می گویند : « مشتق ، حقیقت در متلبس به مبدا است » منظور از « متلبس به مبدا » فرد یا شی است که در حال اتصاف به صفت یا دارا بودن حالت مورد نظر است .

چنانچه حضرت آیه الله سبحانی به این مطلب اشاره کرده اند . [۱۰] به بیان دیگر ، متلبس به مبدا یعنی ذاتی که لباس مبدا را به تن کرده و هم اکنون واجد مبدا است .

البته در این خصوص علامه حیدری معتقدند :

« الحق انه لا ينبغي ان يجعل حال التلبس داخل في موضع النزاع ..... »

حق آن است که مبحث تلبس بالمبدا را در این مسئله برای حکم داخل ندانیم . [۱۱]

صورت دوم این است که لفظ مشتق در مورد افراد یا اشیائی به کار رود که هم اکنون ، دارای آن صفت یا حالت نیستند ، بلکه در آینده واجد آن خواهند شد.

استعمال مشتق در این موارد به اتفاق نظر اصولیین ، مجاز است . از این رو در مثال دوم بحث ، نمی توان به سینه و همسرش ، حقیقتاً زن و شوهر گفت زیرا هنوز رابطه زوجیت بین آنها محقق نشده است لذا آنها نمی توانند برای دریافت وام به بانک مراجعه نمایند. البته در عرف ممکن است . به اعتبار اینکه این دو در آینده ازدواج می کنند مجازاً زن و شوهر گفته شود ولی این کافی نیست . همچنین اطلاق قاضی بر کار آموزان قضائی و استعمال لفظ دکتر در مورد دانشجویان پزشکی ، مسلماً مجاز است.

سومین صورت آن است که لفظ مشتق در مورد افراد یا اشیائی به کار رود که در گذشته ، دارای صفت یا حالتی بوده اند ، اما هم اکنون فاقد آن صفت هستند. مانند اطلاق « زوج » بر « احمد » در مثال سوم بحث که رابطه زوجیت او با همسرش منقضی شده است ، یا اطلاق قاضی یا کارمند بر قاضی و کارمند بازنشسته . قانون اصلی اختلاف نظر اصولیان ، همین صورت سوم است .

بنا بر این ، سؤال اساسی در مشتق آن است که آیا استعمال مشتق در مورد افراد یا اشیاء پس از انقضای صفت یا حالت مورد نظر ، حقیقت است یا مجاز ؟

نکته ۱:

اصولیان از صورت سوم به « استعمال مشتق در ما انقضی عنه المبدا » تعبیر می کنند ، منظور از « ما انقضی عنه المبدا » ذاتی است که آن صفت یا حالت ( مبدا ) از آن منقضی شده است .

علامه حیدری در این خصوص معتقدند : « در خصوص کاتب و عامل ، چنانچه منظور از کاتب ، حرفه و صنعت کاتب باشد تلبس بالمبدا و لو آنکه در زمان حال و بالفعل به نوشتن اشتغال نداشته باشد ، اطلاق این عنوان بر او حقیقت خواهد بود . »

[۱۲]

۱۰. سبحانی ، جعفر ، الموجز فی اصول الفقه ، انتشارات توحید ، چاپ دوازدهم ، ۱۴۲۶ ، ص ۲۶

۱۱. و ۱۲. نصیریان ، یدالله ، اصول فقه ۱ ( شرح اصول فقه علامه حیدری ) ، انتشارات دانشگاه پیام نور ، چاپ دهم ، ۱۳۸۹ ، ص ۴۴۲

نکته ۲:

با دقت در مطالب پیشین روشن می شود که بحث و اختلاف نظر اصولیان ، تنها در مورد مشتقاتی است که حاکی از صفات و حالات زوال پذیر و موقتی هستند ، اما مشتقاتی که بیان کننده صفات و حالات دائمی و زوال ناپذیر باشد ، خارج از بحث است ، زیرا در مورد این گروه ، اساساً انقضای مبدا و از بین رفتن صفت یا حالت ، قابل تصور نیست از این رو این بحث که استعمال مشتق پس از انقضای مبدا ، حقیقت است یا مجاز ، معنا ندارد . مثلاً معنا ندارد بگوییم آیا اطلاق « انسان » یا « پدر » بر شخص ، پس از انقضای انسانیت یا ابوت حقیقت است یا مجاز ؟ چون انسانیت و ابوت قابل زوال و انفکاک از شخص نیست. نظریات اصولیون در باب مشتق

در مورد حقیقت یا مجاز بودن استعمال مشتق در ما انقضای عنه المبدأ ، نظریات مختلفی مطرح شده است . اما گذشته از تفصیلاتی که برخی اصولیان ذکر کرده اند ، دو نظر کلی در میان اصولیان وجود دارد.

نظر اول : برخی معتقدند که استعمال مشتق در مورد فرد یا شی ، پس از منقضی شدن آن صفت یا حالت نیز حقیقت است و گروهی از متقدمان شیعه این نظریه را پذیرفته اند .

حضرت آیه الله سبحانی در این خصوص معتقد به تفصیل شده اند . ایشان معتقدند

ان المبدء يؤخذ تارة على نحو الفعلية كقائم و اخرى على نحو الحرفة كتاجر و ثالثة على نحو الصناعة كنجار و رابعة على نحو القوه كقولنا : شجرة مثمرة و خامسة على نحو الملكة كمجتهد . « حضرت آیه الله سبحانی در این خصوص معتقد به تفصیل شده اند ایشان معتقدند : « ان المبدء يؤخذ تارة على نحو الفعلية كقائم و اخرى على نحو الحرفة كتاجر و ثالثة على نحو الصناعة كنجار و رابعة على نحو القوه كقولنا : شجرة مثمرة و خامسة على نحو الملكة كمجتهد . » [۱۳]

نظر دوم :

بسیاری از اصولیان شیعه معتقدند که چنین استعمالی مجازی است و بیشتر اصولیان متاخر به این نظریه معتقدند. از جمله دلایلی که این گروه بدان تمسک بسته اند « تبادر » است . اینان می گویند :

هر گاه لفظی مشتق به کار رود ، تنها فرد یا شیئی به ذهن می آید که هم اکنون آن صفت یا حالت را داراست ، مثلاً هر گاه « همسر » گفته شود ، تنها شخصی به ذهن می آید که هم اکنون همسر فرد دیگری است و کسی که قبلاً همسر شخص دیگری بوده به ذهن نمی آید .

بنا بر این ، از لفظ مشتق ، تنها فرد یا شیئی به ذهن تبادر می کند که در حال حاضر واجد مبدا است و غیر آن ، به ذهن تبادر نمی کند و چنانکه بیشتر گفتیم ، تبادر یک معنا از لفظ علامت حقیقت و عدم تبادر ، نشانه مجاز است .

نکته ۱: چنانکه بیان شد « مبدا » در اصطلاح اصول ، به صفت ، حالت ، وضعیت یا فعلی گفته می شود که لفظ مشتق از آن حکایت می کند و در حقیقت ، لفظ مشتق ، از همین مبدا گرفته شده و به همین جهت بدین نام نامیده شده است. مبدء هایی که الفاظ مشتق ، از آنها گرفته می شود انواع مختلف دارد: برخی از مبادی از قبیل افعال هستند یعنی تا زمانی که شخص به آن فعل عملاً اشتغال دارد ، مبدا مشتق موجود است و زمانی که دست از کار کشید ، مبدا منقضی می شود . مثلاً « بیننده » یعنی کسی که هم اکنون مشغول دیدن است و به محض اینکه شخص چشم خود را ببندد و از دیدن منصرف شود ، مبدا مشتق (یعنی دیدن ) از بین رفته است .

اما برخی از مبادی از قبیل شغل و حرفه یا سمت و منصب هستند ، مانند قضاوت ، وکالت ، تجارت و قیومت . در این موارد هنگامی که می گویند فلان شخص ، قاضی یا وکیل یا تاجر است ، منظور این نیست که اکنون مشغول انجام دادن این امور است . بلکه بدین معناست که این شخص در منصب قضاوت قرار دارد یا شغل او وکالت یا تجارت است ، هر چند در این لحظه در منزل خود مشغول استراحت باشد ، لذا تا زمانی که از شغل و حرفه خود کناره گیری نکرده می توان لفظ مشتق را به صورت حقیقی بر او اطلاق کرد. پس انقضای مبدا در این گونه مشتقات به وسیله کناره گیری از شغل صورت می گیرد . حضرت آیه الله سبحانی در این خصوص معتقدند :

« فی تلك الحالة - یكفی عدم اعراضه عن حرفته و صناعته و ان لم یكن ممرسا بالفعل . »

در این حالت که سخن از حرفه است همین که اعراضی از سوی صاحب حرفه در خصوص آن حرفه صورت نپذیرفته باشد ، هر چند در آن زمان شخص مشغول به آن حرفه نیست ، ولی استعمال آن مشتق برای وی به نحو حقیقت خواهد بود . [۱۴] برخی مشتقات حاکی از عملی هستند که قبلاً واقع شده ولی اثر و عنوان آن بر شخص باقی مانده است. مثلاً سارق ، یعنی کسی که مرتکب سرقت شده و به خاطر همین عمل به عنوان سارق نامیده می شود یا قاتل ، جانی ، زانی و مانند آن. در این گونه موارد ، برای اطلاق لفظ مشتق بر شخص ، اشتغال داشتن فعلی وی به آن عمل لازم نیست ، بلکه همین که او آن عمل را در گذشته انجام داده باشد برای صدق مشتق ، کافی است . لذا قاتل تنها به کسی نمی گویند که اکنون مشغول قتل است ، بلکه با نظر دقیقتر ، به کسی می گویند که عمل کشتن را انجام داده و از آن فارغ شده است. به تعبیر دیگر تحلیل به مطلب به تحلیل مفهوم و مراد از حال باز می گردد .

از منظر مرحوم آخوند خراسانی (ره) مراد از حال در عنوان ، حال تلبس است نه حال نطق و نسبت و لذا هر مشتقی که به لحاظ حال تلبس بر ذات جاری شود حقیقت خواهد بود . اگر چه این تلبس در زمان گذشته یا استقبال باشد . [۱۵] در این موارد ، استعمال لفظ مشتق همواره یک استعمال حقیقی خواهد بود ، خواه شخص در حال انجام عمل باشد و خواه در گذشته آن را انجام داده باشد ، لذا به شخصی که قبلاً مرتکب سرقت یا زنا شده ، حقیقتاً می توان سارق یا زانی گفت . شاید بتوان ، با نظر دقیق ، این دسته از مشتقات را خارج از محل نزاع در بحث مشتق دانست ، زیرا در این موارد ، انقضای مبدا به صورت واقعی وجود ندارد ، هر چند فعل در گذشته صورت گرفته و تمام شده است. مثلاً به صرف اینکه شخص مرتکب قتل شد ، به وی « قاتل » گفته می شود و این صفت و عنوان از او قابل انفکاک نیست هر چند مدتها از عمل قتل گذشته باشد. [۱۶] نکته قابل توجه

مرحوم آخوند (ره) معتقدند :

« اتصاف ذات به یک معنا در مشتقات متفاوت است ، گاهی از امور فعلی است. مثل نشست و برخاست که به محض نشستن کسی که ایستاده حالت ایستادن از او بر طرف می شود و گاهی از اموری است که به صورت ملکه در ذات ثبات پیدا کرده است : مانند مجتهد و تا زمانی که این ملکه باشد معنا از او بر طرف نشده است. اگر در حال خواب یا مشغول امور دیگری باشد و به صورت فعلی استنباط احکام نکند و برخی از امور نیز به صورت حرفه و مشاغل است : مانند نجار ، خیاط و ... و تا

۱۴. سبحانی ، جعفر ، الموجز فی اصول الفقه ، انتشارات توحید ، چاپ دوازدهم ، ۱۴۲۶ ، ص ۲۸

۱۵. آخوند خراسانی ، محمد کاظم ، کفایه الاصول ، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، چاپ اول ، ۱۴۱۲ ، ج ۱ ، ص ۶۶.

۱۶. مغنیه ، علم اصول الفقه ، ص ۴۴

وقتی که شخصی در این شغل ها باشد و شغلش را تغییر ندهد. نجار بودن و خیاط بودن و امثال آنها بر طرف نشده گر چه فعلاً در مغازه اش نباشد. [۱۷]

اقوال متعددی در این باره وجود دارد که عمدتاً دو قول است:

مشتق فقط در ذاتی که در حال نسبت متصف به صفت باشد حقیقت است و در غیر آن مجاز است.

مشتق هم در ذات متصف به صفت در حال نسبت و هم در ذاتی که قبلاً متصف بوده ولی در حال نسبت متصف نیست حقیقت است. آنچه میان علمای اصول شهرت دارد قول به مجازیت در غیر حال تلبس است. دلایل قول مشهور: مرحوم آخوند خراسانی (ره) در کفایه الاصول خویش به ادله مطرح گردیده اشاره کرده و هریک را مورد نقد قرار می دهد. [۱۸] از سوی دیگر حضرت آیه الله سبحانی نیز متعرض ادله ذیل شده اند و در تحلیل ادله قائل به تفصیل شده اند و قول به تفصیل را در ذیل عنوان و یلاحظ علیه مطرح می کند. [۱۹]

دلیل اول: تبادر یعنی وقتی کلمه ی مشتق را بدون قرینه دیگری بشنوم فقط ذات متصف به ذهن خطور می کند نه آنچه که قبلاً متصف بوده ولی حال آن را از دست داده است. دلیل دوم: صحت سلیب یعنی می توان از ذاتی که قبلاً متلبس به صفتی بوده ولی فعلاً متلبس نیست آن صفت را سلب کرد: مثلاً به کسی که دیروز ایستاده بود ولی در حال حاضر نشسته است. می گوئیم که او ایستاده نیست.

ثمره این بحث با ذکر یک تطبیق:

وضو یا غسل با آبی که با حرارت خورشید گرم شده کراهت دارد؛ مقداری آب با حرارت خورشید گرم شده و سپس همان آب خنک شده، آیا وضو یا غسل با این آب هم کراهت دارد یا نه؟ جواب این سؤال بستگی به این دارد که آب گرم شده با حرارت خورشید را، بر این آبی که اکنون خنک شده است صادق بدانیم یا نه؟ مرحوم آخوند خراسانی (ره) بعد از آنکه مسئله مشتق را تمام کردند فروعاتی را بعنوان مابقی ذکر فرمودند:

فرع اول فرمودند که این مشتق بسیط است نه مرکب و اینکه ما معنا کردیم ذات ثبت له المبدء این از باب تعلیم و تعلم است والا واقعاً مشتق بسیط است. این معنای عرفی است، یعنی وقتی که به عرف بگویند قائم، معنا می کند ایستاده بگویند ضارب، معنا می کند زننده، بگویند مضروب معنا می کند کتک خورده، بگویند ناطق معنا می کند عاقل یا اینکه حرف زن و امثال اینها و از همین پی می بریم که واضع وضع کرده برای یک معنای بسیطی که اسمش را می گذاریم - دلیلان عرف - انسباق معنا من اللفظ اگر هم می خواهید اسمش را بگذارید تبادر به این معنا که اگر شک کنیم آیا بسیط است یا مرکب؟ در خزینه ذهن قرار می دهیم و خزینه ذهن معنای بساطت از آن می فهمد، از آن پیدا می کند بنا بر این اگر هم به کسی گفته شود شجاع، به کسی گفته شود قادر یعنی ذات ثبت له القدره که عرضی است عارض شده به ذات. این یک معنای دقیق فلسفی منطقی است. [۲۰]

لازم به یاد آوری است که تا به اینجا همه هم قبول دارند یعنی همه می گویند مشتق بسیط است و همه می گویند که دلیلش هم عرف است، تبادر است، انسباق المعنی من اللفظ است، همه می گویند این ذات ثبت له العلم از باب تقریب است، از باب تعلم

۱۷. آخوند، کفایه الاصول مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷، ۳۸.

۱۸. آخوند، کفایه الاصول، مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۷

۱۹. سبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، انتشارات توحید، چاپ دوازدهم، ۱۴۲۶، ص ۲۹

۲۰. مظاهری، حسین، درس خارج اصول فقه،



است، خارجیت ندارد، تحلیل‌های عقلی است و تحلیل‌های عقلی یک مفاهیمی است که معمولاً واقعیت در خارج ندارد. [۲۱]  
خواه ناخواه وقتی بحث لغوی مطرح شود، دلیل نیز باید با این لغت متناسب داشته باشد. دیگر دلیل باید تبادر باشد، انسباق  
اللفظ من المعنی باشد دلیل هم باید عرف باشد اما ایشان مبحث را وارد حیطه منطق کرده اند و گفته اند که باید بسیط باشد و  
الا لازم می‌آید بعضی اوقات قضیه ممکنه، قضیه ضروره بشود و بعضی اوقات عرض عام داخل در ذاتی شود جزء فصل یا خود  
فصل واقع شود این ۲ تا که محال است پس باید بگوئیم مشتق بسیط است.

اشکالات فرمایش مرحوم میر سید شریف

اشکال اول :

آنکه بحث لغوی مربوط به بحث منطقی نیست، لذا ایراد اول به مرحوم میرسید شریف این است که باید شما دلیلی که  
می‌آورید یا مدعا تناسب داشته باشد مدعای ما اینکه مشتق بسیط است یا نه؟  
یعنی واضع وضع کرده برای معنای بسیط یا برای معنای مرکب؟ این مدعاست دلیل باید با این مدعاتناسب داشته باشد،

اشکال دوم :

ایراد دومی که به مرحوم میر سید شریف هست اینکه شما می‌فرمائید اگر مصداق شیء باشد لازم می‌آید قضیه ممکنه، قضیه  
ضروری شود، این درست نیست. [۲۲]

بحث و نتیجه‌گیری:

۱- با توجه به تعاریف بیان شده می‌توان این گونه بیان نمود که، بین مشتق در اصلاح ادباء و اصولیین عموم و خصوص من  
وجه است.

۲- استعمال لفظ مشتق در مورد اقراد یا اشیائی که هم اکنون دارای صفت یا حالت مورد نظر هستند، بدون تردید یک استعمال  
حقیقی است.

۳- بحث و اختلاف نظر اصولیان، تنها در مورد مشتقاتی است که حاکی از صفات و حالات زوال پذیر و موقتی هستند.

۴- از منظر حضرت آیه الله سبحانی، اگر زمان تلبس بالمبدأ در خارج متحد با زمان نسبت کلامیه باشد، این نحو از استعمال  
مشق حقیقت خواهد بود. و اگر اتحاد زمان وجود نداشته باشد، مجاز قلمداد خواهد شد.



## منابع :

- ۱- مصطفوی ، حسن ، التحقيق في كلمات القرآن ، مركز الكتاب للترجمة و النشر ، چاپ اول ، ۱۴۰۲ ، ج ۶ ، ص ۹۴
- ۲- آخوند خراسانی ، ملا محمد کاظم ، کفایه الاصول ، مؤسسه آل البيت ، قم ، چاپ دوم ، ۱۴۱۷ ، ج ۱ ، ص ۳۸
- ۳- قافی حسن ، شریعتی سعید ، اصول فقه کار بردی ، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی ، چاپ پنجم ، زمستان ۱۳۸۹ ، ص ۱۰۴
- ۴- سبحانی ، جعفر ، الموجز فی اصول الفقه ، انتشارات توحید ، چاپ دوازدهم ، ۱۴۲۶ ، ص ۲۷
- ۵- مظفر ، محمد رضا ، اصول الفقه ، نشر دانش اسلامی ، بی جا ، ۱۴۰۵ ، ج ۱ ص ۴۸
- ۶- نصیریان ، یدالله ، اصول فقه ۱ ( شرح اصول فقه علامه حیدری ) ، انتشارات دانشگاه پیام نور ، چاپ دهم ، ۱۳۸۹ ، ص ۴۴
- ۷- مغنیه ، علم اصول الفقه ، ص ۴۴
- ۸- مظاهری ، حسین ، درس خارج اصول فقه ، ۱۳۹۰